

پیرامون شاهنامه -

شاهنامه در يك نگاه

حذف تصاویر و رنگ‌ها | تاریخ ارسال: 31/5/1384 | نویسنده: آقای سیروس غفاریان |

تاریخ حماسی ایران مدیون زحمات جانفرسای حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است. در بیان معنی حماسه از دومین بهره می جویم: اول، دانشنامه ادب فارسی (جلد یکم، آسیای میانه به سرپرستی حسن انوشه) که می گوید: «حماسه در لغت به معنی دلیری و شجاعت و در اصطلاح، روایت بلندی است که اغلب منظوم با بهره داشتن از زمینه های مختلف قهرمانی و پهلوانی و جوهره قومی و ملی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد. هر حماسه باید از دو عنصر برخوردار باشد. ۱ _ حادثه، نمایان کننده پهلوانی و قهرمانی باشد. ۲ _ انسان های قهرمان، حوادث را به پیش ببرند.» [اما روانشاد دکتر ذبیح الله صفا تعریفی جامع و مانع از آن در کتاب «حماسه سرایی در ایران» به دست می دهد و می گوید: «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی ها و مردانگی ها و افتخارات و بزرگی های قومی و فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.»]

زندگی فردوسی و اهمیت شاهنامه

حکیم ابوالقاسم منصور بن حسن بن شرفشاه مشهور به فردوسی در ۲۲۹ هجری قمری (۹۴۰ میلادی) همزمان با سلطنت نصر دوم پادشاه سامانی در «قریه باژ» نزدیک طابران طوس به دنیا آمد. قریه باژ همان روستای کنونی فاز است که در بیست کیلومتری شمال شرقی مشهد است. او از خانواده دهقانان بود. درباره دهقانان باید توضیح داد که آنان رعایای بی سواد نبوده اند، بلکه دهقانان طبقه ای باسواد، ممتاز و شریف بودند که در زمره خرده مالکان پاک نیت و ضمناً در رده نگهبانان سنن و فرهنگ ملی ایران شمرده می شدند. آنان فرزندانشان را با آداب و رسوم ایرانی پرورش می دادند. فردوسی در چنین محیطی پرورش یافت و دل بسته فرهنگ و آداب ایرانی شد. او در روستای زادگاهش و شهرهای خراسان زبان های عربی، پهلوی، علم کلام و فلسفه را به خوبی فراگرفت.

در ۲۷۰ هجری قمری (۹۸۱ میلادی) فردوسی وقتی به تنظیم شاهنامه پرداخت که در بلاد اسلامی در دو کانون، ایرانیان آزاده درصدد احیای فرهنگ ایران بودند: اول منطقه خراسان (خورآبان) که امرای سامانی بر آن حکومت می کردند و مدعی بودند که از نسل ساسانیان هستند. آنها تمام جشن های ایرانیان باستان را دوباره بر پای داشتند. دوم: بیت الحکمه در بغداد که تمام نویسندگان و دانشمندان بزرگ ایرانی که از جندی شاپور خوزستان به آنجا مهاجرت کرده بودند، همان اهداف را تعقیب می کردند که احیاگران فرهنگ و تمدن باستانی ایران در خراسان بزرگ به ویژه بلخ، سمرقند و بخارا. در این میان طوس به خاطر خیزش فردوسی در احیای فرهنگ باستانی ایران مقامی والا پیدا کرد.

منبع‌های شاهنامه

منابعی که برای تنظیم شاهنامه توسط فردوسی طوسی از آن بهره گرفته شد، بسیارند ولی آن طور که فردوسی شناسان نوشته اند از منابع مکتوب زیر بیشتر استفاده شده:

1_ خدای نامه که در دوره ساسانی نوشته شده است.

۲ _ شاهنامه ابومصوری که به تشویق یکی از سپهسالاران خراسان تنظیم گردیده است.

۳ _ یادگار زریران (ایاتکار زریران) که رساله ای است در باب شرح جنگ های زیر برادر گشتاسب با دشمنان دین زرتشت.

4 _ کارنامه اردشیر بابکان.

۵ _ گشتاسب نامه دقیقی طوسی.

اما مطلبي که بیش از همه قابل توجه است، روایاتی است که از دیرترین زمان تا زمان فردوسی سینه به سینه منتقل گردیده و عامل این انتقال دهقانان و موبدان بودند. زیرا اوستاهای موجود بسیار ناقص بود و فردوسی مجبور بود که از موبدان و دهقانان اشکالات تاریخی خود را بپرسد. همان طور که انجیل، تورات و کتاب مقدس حاوی داستان ها و قصه های پیامبران از آدم تا زمان عیسی (ع) است و همچنین قرآن مجید که در بردارنده قصه های حکیمانه از آدم تا صفوت آدمیان حضرت محمد(ص) است، اوستای اصلی که در ایران باستان وجود داشت در بردارنده حوادث جهان از زمان کیومرث (آدم ابوالبشر) تا زمان هجوم اسکندر را دربرداشت. اگر آن اوستا موجود بود و به دستور اسکندر نمی سوخت دیگر حلقه های مفقود شده در تاریخ ایران ایجاد نمی شد که مردم این کشور از ماد، هخامنشی اصلاً اطلاع نداشته باشند و فردوسی به مدت سی سال به غیر از چند اثر مکتوب در تنظیم شاهنامه، از گفته های دهقانان خراسان استفاده کند. «پولینوس» (Polinus) مورخ رومی قرن اول میلادی به عظمت آن اوستا اشاره کرده است.

استاد فرزانه و فقیه دکتر ذبیح الله صفا در ص ۳۱ کتاب حماسه سرایی در ایران می نویسد: «در نامه تنسر که یکی از روحانیون معروف دوره اردشیر بابکان بود، به یکی از امرای طبرستان این مطلب را نوشت که اسکندر از کتاب اوستا، دوازده هزار پوست گاو در اسطخر فارسی سوزانید و یک سوم آن که باقی ماند از یاد خلاق رفت.» همین مطلب را مسعودی مورخ دوره اسلامی نیز تأیید می کند. از این جهت فردوسی به صراحت می گوید که روایتگر شاهنامه اکثراً دهقانان و موبدان بوده اند. به همین جهت می گوید:

یکی نامه بود از گه باستان / فراوان بدو اندرون داستان

پراکنده در دست هر موبدی / از او بهره ای نزد هر بخردی. یکی پهلوان بود دهقان نژاد / دلیر و بزرگ و خردمند و راد. زهر کشوری موبدی سالخورد / بیاورد کاین نامه را گر کرد. بپرسیدشان از نژاد کیان / وزان نامداران فرخ گوان. چنین یادگاری شد اندر جهان / برو آفرین از کهان و مهان

روش فردوسی در تدوین شاهنامه

فردوسی در ابتدای شاهنامه نشان می دهد که یک ایرانی وطن دوست و مسلمان و دوستدار اهل بیت است. او به علت ظلم بنی امیه که تازی را بر ایرانی برتری می دادند، ابتدا به ستایش از پیامبر اسلام می پردازد و سپس در بیت دوم اعراب را سرزنش می کند.

منم بنده اهل بیت نبی / ستاینده خاک پای وصی

نه فر و نه نام و نه تخت و نژاد / همی داد خواهند ایران به باد (منظور اعراب است)

از این جهت به او حکیم گویند که سخنان حکیمانه می گوید و شاهنامه او در واقع کتاب شاهان نیست بلکه پندنامه و اندرزنامه به شاهان است.

• نمونه ای اندرز به کیخسرو

به یزدان پناه و به یزدان گرای / که اویست بر نیکویی رهنمای. گر این پند من سر به سر نشنوی / به اهریمن بدکنش بگروی

شاهنامه در واقع در قالب داستان های سمبلیک چون کلیله و دمنه که چه به ظاهر افسانه و باورنکردنی می نماید ولی از حقایق حکایت می کند که آن را در زندگی بشر نمی توان انکار کرد سروده شده است از این جهت فردوسی می گوید:

تو آن را دروغ و فسانه مخوان / به یک سان روش در زمانه مدان

داستان های شاهنامه در واقع در قالب میت (میت) که به معنی سخن رازآمیز است بیان شده. «میت» یک واژه فارسی قدیم است که در زبان های اروپایی به صورت «میتولوژی» (Mythology) (علم الاساطیر) درآمده. مجید یکتایی در گزیده ای از شاهنامه فردوسی می گوید: «داستان جنگ رستم زورمند با اسفندیار رویین تن یکی از این میت ها است که نبرد میان زور و امید است و چون امید از دیدگان ناتوان است، تیر رستم به چشم اسفندیار که رویین تن بود کارگر می افتد و او را از

پای می اندازد.»

راز بزرگ در شاهنامه، دیوان مازندران

یکی از میتولوژی های قابل توجه در شاهنامه حکیم فردوسی قضیه دیوان مازندران است. متون تاریخی حاکی از آن است که آریایی ها که اجداد ایرانی ها بوده اند به سهولت بر تمام ایران مسلط شدند و اقوام بومی فلات ایران را مطیع خود ساختند. ولی مازندران از این قاعده مستثنی بود. مردم مازندران بسیار شجاع و دارای علم و فضیلت و هنر بودند. در متون باستانی ایران هر آن کس که انیرانی (غیرایرانی) (غیرآریایی) بود، دیو می خواندند. دیوان چون در برابر هجوم ایرانی ها مقاومت می کردند، از آنها در بعضی از آثار کلاسیک ایران به بدی یاد کرده اند، در صورتی که در اکثر آثار شعرا و نویسندگان قدیمی و کلاسیک از مازندران به خوبی یاد شده است. حکیم فردوسی از منطقه مازندران به خوبی یاد می کند و می گوید:

که مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بر و بومش آباد باد. که در بوستانش همیشه گل است / به کوی اندرون لاله و سنبل است. هوا خوشگوار و زمین پرنگار / نه گرم و نه سرد و همیشه بهار. گلابست گویی به جویش روان / همی شاد گردد ز بویش روان. دی و بهمن و آذر و فرودین / همیشه پر از لاله بینی زمین

اهالی مازندران (دیوان) خواندن و نوشتن و خانه سازی و هنرهای دیگر را به شاهان ایران زمین آموختند.

ایرانیان چون آئین مزدیسنا (پرستش اهورامزدا) داشتند با سحر و جادو مخالف بودند.

مهاجران آریایی به علت آن که قادر نبودند از جنگل ها و راه های صعب العبور مازندران عبور کنند و در دل جنگل ها راه خود را گم می کردند، خیال می کردند که گرفتار جادو شده و از ره مردی خارج شده اند. از این جهت فردوسی از قول ایرانیان آن زمان تفسیری به این شرح دارد.

تو مر دیو را مردم بد شناس / کسی کو ندارد زیزدان سپاس. هر آنکو گذشت از ره مردمی / ز دیوان شمر، مشمرش ز آدمی

در بیت دوم فردوسی حتی هر انسانی را که از راه مردمی خارج شود و به جادو متوسل شود دیو می خواند، حتی اگر ایرانی و یا پادشاه ایران باشد. چنانچه به کیخسرو نصیحت می کند که اگر از پرستش یزدان رویگرداند به دیوسیرتی و اهریمنی دچار خواهد شد.

او پادشاهان را به عقل و خرد رهنمون می شود و در ضمن می گوید که در واقع پادشاهی که خرد ندارد، فرمانروای خوبی نیست. او در این باره می گوید

خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود. خرد زنده جاودانی شناس / خرد مایه زندگانی شناس. خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیر به هر دو سرای

فردوسی در آرزوی زمانی بود که بشر به وسیله جام جهان بین (جام جهان نما) هر جای دنیا را که می خواهد، ببیند. نخستین بار در شاهنامه در داستان بیژن و منیژه پس از ناپدید شدن بیژن کیخسرو با نگرستن در این جام جای زندان او را یافت. در کتاب خدای نامه این جام طوری بود که علاوه بر هفت اقلیم (همه کره زمین) و همه سیارات را هم نمایان سازد.

بعد از هزار سال که از روزگار فردوسی می گذرد، تلویزیون، اینترنت و ماهواره همان کار جام کیخسرو را انجام می دهد که گویند این جام در زمان جمشید ایجاد شد. از این جهت به سازمان تلویزیون جام جم گفتند تا این نام باستانی زنده بماند. فردوسی در این باب می گوید

پس آن جام برکف نهاد و بدید / در او هفت کشور همی بنگرید. ز کار و نشان سپهر بلند / همه کرد پیدا چه و چون و چند حکیم فردوسی بعد از آن که پیروزی فریدون را بر ضحاک عرب شرح می دهد، سخن حکمت آمیز دیگری را به شرح زیر بیان می کند.

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود. به داد و دهش یافت آن نکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی منظور استاد سخن فردوسی این است که اگر مردم عادی به عدل و بخشش رو آورند از فریدون بالاترند. زیرا فریدون را عدل و داد به فرمانروایی رسانید نه آنکه با زور بازو فرمانروا گشت فردوسی بارها امیران و پادشاهان را پند می دهد که در عین نیرومندی صلح طلب و بی آزار باشند و کینه توزی را کنار بگذارند. در این باره می گوید:

همی خواهم از کردگار جهان/ که نیرو دهد آشکار و نهان. ستیزه به جایی رساند سخن / که ویران کند خاندان کهن. تو را آشتی بهتر آید ز جنگ/ نباید گرفتن چنین کار تنگ. چو خواهید یزدان بود یارتان / کند روشن این تیره بازارتان. کم آزار باشید و هم کم زیان / بدی را میندید هرگز میان. دگر باز ناید شده روزگار / به گیتی درون تخم کینه مکار. به دل کار های گذشته مگیر / که یزدان زبنده است پوزش پذیر

فردوسی چون داستان هرزگی سودابه را شرح داد، به همه توصیه می کند که با زن پارسا وصلت کنند. لذا می گوید: به گیتی به جز پارسازن مجوی زن بدکنش خاری آرد به روی

وقتی که برادران ایرج او را می کشند در سرزنش آنان می گوید کسی کو برادر فروشد به خاک/ سزدگر نخواندش از آب پاک

زمانی که سلم ایرج را می کشد، فردوسی عاقبت او را به گور حواله می دهد و می گوید چو در گور تنگ استوارت کنند / همه نیک و بد در کنارت کنند.

درباره اکثر شاهانی که از دستور یزدان سرپیچی می کنند و از راه عدل و داد منحرف می شوند اشعاری می سراید. در این چند بیت از عاقبت کار جمشید چنین می گوید: چه گفت آن سخنگوی با فر و هوش / چو خسرو شوی بندگی را بکوش. به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس / بدش اندر آید ز هر سو هراس. که آزرده شد پاک یزدان از اوی / بدان درد درمان ندیدند روی. از گفتار حکیمانه فردوسی و پند ها و اندرز های او در شاهنامه که سی سال در تنظیم آن رنج برد به این نتیجه می رسیم که او نمونه بارز یک فرد کامل ایرانی و دارای عزت نفس و علو طبع، رحمت و شفقت و شهامت بی حد بوده است. او در اشعارش نشان می دهد که از رنج های دوست و دشمن هر دو متأثر می شود و این خود نشانه خوبی پاک او است.

نام ایران به وسیله فردوسی در زمانی بلندآوازه شد که محمود غزنوی ترک نژاد بر خراسان مسلط شد و مصادف بود با زمانی که او شاهنامه را تمام کرد و از او بی مهری دید. فردوسی فردی وطن پرست بود. در جایی که خلیفه عباسی از غرب و ترکان از ماوراءالنهر کشور ما را تهدید می کردند، گفت:

جهان پر ز بدخواه و پر دشمن است/ همه مرز ها جای اهریمن است. نه هنگام آرام و آسایش است/ نه روز درنگ است و آرایش است. دریغ است ایران که ویران شود/ کنام پلنگان و شیران شود. چو ایران نباشد تن من مباد/ بر این بوم و بر زنده یک تن مباد. همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

فردوسی بعد از آن که شاهنامه را به نام خدا آغاز کرد از داستان کیومرث گرفته تا پایان دوره ساسانی را شرح داد. او در اشعارش تا توانسته ، لغات فارسی به کار برده است و ثابت کرد که زبان فارسی بسیار غنی است و احتیاج به زبان های بیگانه ندارد چنانچه در شعری گوید: اگر پهلوانی ندانی زبان / به تازی تو ارون را دجله خوان . او در مدت ۳۰ سال بزرگترین منظومه حماسی جهان را در شصت هزار بیت سرود و چون از بی مهری محمود رنجید از خراسان بیرون رفت و رو به طبرستان کرد و به اسپهبد شهریار از آل باوند پناه برد و محمود را هجو کرد. فردوسی در ۴۱۱ هجری قمری (۱۰۲۰ میلادی) در فریه باژ طوس درگذشت و در ملک مزروعی خود مدفون شد.

فردوسی از یگانه شعرايي است که زبان فارسی و فرهنگ ایران را زنده کرد و از این جهت می گوید: چو عیسی من این مردگان را تمام / سراسر همه زنده کردم به نام و باز می گوید: پی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیاید گزند. بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی.

نشانی مطلب در وبگاه :
<http://www.jazirehdanesh.com/find-9.234.336.fa.html>
[برگشت به اصل مطلب](#)